

میراث نهر و برای «بزرگ‌ترین دموکراسی دنیا»:

مدرنیسم و سکولاریسم در چالش با سیاست خانوادگی

پیام یزدانجو

درآمد: پیام یزدانجو در این مقاله به بررسی میراث نهر، «معمار هند نوین»، می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه سکولاریسم و مدرنیسمی که او برجای گذاشت در هزارتوی آشناسالاری میراث‌بران دستخوش دگرگونی و کثری شد.^۱

در دهلی قدیم و در حوالی یامونا، یکی از سه رود مقدس هندوستان، باغ مشهوری وجود دارد موسوم به «راج‌گت» یا «رودکنار شاه»، که یادمان سیاهی از سنگ مرمر در آن پابرجا است، یادآور شصت و هشت سال پیش که مهاتما گاندی، پدر ملت هند و رهبر استقلال این کشور، بعد مرگ‌اش به دست افراتیان هندو، آنجا سوزانده شد. پنجاه و دو سال پیش، در بیست و هفت ماه می ۱۹۶۴، پیکر بی‌جان جواهر لعل نهر، وارث سیاسی گاندی و اولین نخست‌وزیر هند، هم به همین مکان انتقال یافت و در برابر چشمان صدها هزار تن، مطابق آیین هندو، به آتش سپرده شد. در سوگ‌اش، ذهن و زبان مردم از کلماتی آکنده شد که خود پیش‌تر در ماتم گاندی گفته بود: «روشنایی از زندگانی ما رفته، تاریکی همه‌جا حکم فرما است.» بعدتر یادمانی برای او در این باغ بر پا شد، باغی که بعدها با یادمان‌های دیگری برای دخترش، ایندیرا گاندی، و دو فرزند او، سانجی گاندی و راجیو گاندی، آراسته می‌شد.

برخلاف گاندی، نهر و اهل دین و آیین نبود. صد و بیست و هفت سال پیش، در خانواده‌ای از برهمنان بلندپایه به دنیا آمده بود و با این همه، اعتقاد عمیقی به آیین هندو نداشت. آموزه‌های ادیان، به ویژه در شکل هندویی و بودایی، را بعضاً به دیده‌ی احترام می‌نگریست اما به اذعان خودش، خداناشناس و نهایتاً ندانم‌انگار (آگنوستیک) بود. هندوستان را سرزمین شگفتی‌ها شمرده‌اند، و از جمله شگفتی‌های آن حضور و همزیستی انبوه ادیان و آیین‌ها است. به قدرت رسیدن یک بی‌خدا در سرزمین هزاران خدا اما در شمار این شگفتی‌ها نیست. مرزهای کنونی هندوستان مدیون کشاکش دینی در جریان استقلال این کشور از بریتانیا است، و اصرار اکثریت فعالان مسلمان در حزب «مسلم لیگ» و اعتقاد آنان به تفاوت‌های بنیادی دین‌شان با دیگر ادیان به تشکیل کشور پاکستان و جدایی آنان از هندوستان منجر شد. با این حال، حزب «کنگره‌ی ملی هند»، به عنوان بزرگ‌ترین حزب حامی استقلال و

^۱ پیام یزدانجو، نویسنده و پژوهش‌گر، دکترای خود را در رشته‌ی «مطالعات فرهنگی و رسانه‌ای» از دانشکده‌ی ارتباطات و روزنامه‌نگاری در دانشگاه پونای هند دریافت کرده، و مقالات متعددی درباره‌ی تاریخ و فرهنگ این کشور نوشته است.

متشکل از رهبران هندو، خدانشناس، و مسلمانی همچون گاندی، نهرو، و مولانا ابوالکلام آزاد، از دستور کار دینی یا محتوای مذهبی خاصی الهام نمی‌گرفت. به علاوه، پیوندهای ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) و دین‌جدایی (سکولاریسم) در سیاست‌های حزب کنگره، پیروز اصلی جنبش استقلال، هم زمینه را برای به قدرت رسیدن افرادی با و بدون تعلقات دینی در هند مستقل مهیا کرد.

نهرو خود این دو آموزه، سکولاریسم و ناسیونالیسم، را در آثاری که در دوره‌های زندان نوشته، مهم‌تر از همه در «کشف هند» اش، به وضوح و بارها مورد تأکید و تفحص قرار داد، و دیگر اعضای حزب کنگره - از جمله شخص گاندی - و همچنین اکثریت مردم هند را به پی‌ریزی آینده‌ی کشورشان بر اساس این دو اصل مترقی متقاعد کرد. با پیروزی جنبش آزادی‌خواهی و استقلال هندوستان (۱۹۴۷)، سکولاریسم و ناسیونالیسم بار دیگر موضوع بحث و بررسی‌های فراوان قرار گرفت و در نهایت با درج این دو مقوله به عنوان بنیادهای بزرگ‌ترین دموکراسی دنیا در قانون اساسی این کشور (۱۹۴۹)، مشروعیت قانونی و اعتبار نهادینه یافت. در عین حال، اجرای این دو اصل اساسی عمدتاً منوط به شیوه‌ای شد که نهرو، به عنوان رهبری فرهمند و فرهیخته، رئیس حزب حاکم، و همچنین سیاست‌گذار اصلی کشور در حدود هفده سال نخست‌وزیری، انتخاب کرد: سوسیالیسم.

نهرو، همچون مقتدای معنوی اش گاندی، عمده‌ترین مشکل مردم هند را فقر و فلاکت اکثریت آن می‌دید. با این حال، و برخلاف او، هند آرمانی نهرو نه در روستاها و کشت‌وکار سنتی که در شهرهای صنعتی شده با اتکا به فن‌آوری‌های نوین تبلور می‌یافت. در کشوری آکنده از اسطوره و افسانه، نهرو بر اهمیت علم تأکید داشت، به نوسازی سامان اقتصادی مملکت می‌اندیشید، و راه رسیدن به این شاکله را مدرنیسم پرشتابی متکی به سوسیالیسم دولتی می‌دانست. به منافع جانبی استعمار بریتانیا (از جمله کشف و پاس‌داری از میراث فرهنگی هندوستان، تأسیس نظام نوین حقوقی - اداری در کشور، ایجاد تسهیلات مهم در زمینه‌ی بهداشت و حمل و نقل، و افتتاح دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی) اذعان داشت و با این حال بر مضرات مستقیم آن تمرکز می‌کرد: مهم‌ترین زیان را وابستگی اقتصادی هندوستان به بیگانگان (بریتانیایی‌ها) و ممانعت از مدرنیزاسیون ملی و پیشرفت صنعتی می‌دانست. در مقابل، تحسین اتحاد جماهیر شوروی و شخص‌لنین از مضامین مکرر آثار و اندیشه‌های اش بود. در عین حال، «معمار هند نوین» در اجرای برنامه‌های سوسیالیستی، موقعیت و مختصات میهن خود را عموماً مد نظر می‌گرفت: راهبرد او بهره‌گیری از آمیزه‌ای از سکولاریسم فرهنگی، ناسیونالیسم اجتماعی، و انترناسیونالیسم سیاسی بود؛ آرایش خاصی از سوسیال دموکراسی که مدرنیسم اقتصادی را در صدر اولویت‌های خود می‌گنجاند.

چنین ابتکاری اساساً با ایجاد مراکز آموزش فنی، انجام اصلاحات ارضی، تمرکز بر تولیدات داخلی، و تسلط دولت بر صنایع سنگین صورت می‌گرفت و رشد اقتصادی بالایی را برای کشور به ارمغان آورد. ملاک اگر آمار و ارقام باشد، هند ۱۹۶۴ به لحاظ تولید ناخالص ملی فاصله‌ی زیادی از هند ۱۹۴۷ گرفته بود و با وجود فاصله‌ی زیادش با اقتصادهای نوخاسته در آمریکا، اروپا، و حتی آسیا، به هفتمین اقتصاد صنعتی دنیا مبدل شده بود. رشد اقتصاد

سوسیالیستی اما به دلایل گوناگون (از نراقبتی - ناعادلانه بودن چرخه‌ی تولید و مصرف تا عوارض اقتصاد دولتی از قبیل فساد و رشوه‌گیری و همچنین پایین بودن بازده و بهره‌وری در دیوان‌سالاری‌های فراگیر و فرساینده) رفاه اجتماعی چشمگیری برای جمعیت رو به رشد کشور فراهم نکرد: دموکراسی به دام دیوان‌سالاری افتاد و سوسیال دموکراسی عمدتاً به سوسیال بوروکراسی تقلیل یافت. با این همه، اقتصاد سوسیالیستی از اصول اساسی حزب کنگره و بخشی از میراث جواهر لعل نهرو ماند، بخشی که به یاری بخش ناخواسته‌ی میراث‌اش از آن محافظت می‌شد: سیاست خانوادگی.

این‌دیرا نهرو مدت‌ها پیش از مرگ پدرش عملاً به صحنه‌ی سیاست هند گام گذاشته بود. پیش از استقلال هند و به دنبال ازدواج‌اش با فیروزگانندی، از پارسیان بمبئی، مشارکت آشکارتری در مبارزات آزادی‌خواهانه پیدا کرد و در سال‌های آینده، با عنوان این‌دیراگانندی، به دستیار غیررسمی پدرش در دوران نخست‌وزیری او مبدل شد (برخلاف تصور رایج، عنوان خانوادگی‌اش ارتباطی به مهاتماگانندی نداشت). با مرگ نهرو، این‌دیراگانندی رهبری جناح سوسیالیست‌ها، در مقابل محافظه‌کارها، را در حزب کنگره بر عهده گرفت و دو سال بعد به نخست‌وزیری برگزیده شد. دوره‌ی اول نخست‌وزیری او، از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۷ با نزدیکی بیشتر حزب کنگره به احزاب چپ‌گرا و کمونیست هند همراه بود. ثمره‌ی این همراهی اجرای سیاست‌های سوسیالیستی در ابعاد کلان‌تر در کشور و تبدیل «سوسیالیسم دولتی» به اصل نهاده‌ای در متمم‌های قانون اساسی و در نتیجه گسترش دیوان‌سالاری دولتی شد. ملی شدن بانک‌ها، تحکیم تسلط دولت بر صنایع سنگین و سازمان‌های اقتصادی و اجتماعی، افزایش سیاست‌های حمایتی، و تنگ‌تر شدن عرصه‌ها برای بخش خصوصی، عملاً به خودکفایی نسبی در تولید محصولات کشاورزی و بهبود شاخص رفاه عمومی انجامید و با این حال افت رشد اقتصادی و ناتوانی از مقابله با فقر فراگیر را به دنبال داشت.

«وضعیت اضطراری» در فاصله‌ی ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۷ و اتفاقات آن دوره (تعویق انتخابات، توقیف مطبوعات، تعلیق آزادی‌های مدنی، و حبس مخالفان و منتقدان) نهایتاً به سقوط این‌دیراگانندی از اریکه‌ی قدرت منجر شد. این برکناری البته به درازا نکشید و پیروزی حزب کنگره در انتخابات سال ۱۹۸۰ این‌دیراگانندی را بار دیگر به قدرت رساند. دوره‌ی دوم نخست‌وزیری او، از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴، به دگرگونی چندانی در اقتصاد سوسیالیستی نینجامید، اما در عرصه‌ی سیاسی به واقع‌بینی بیشتر منجر شد. این‌دیراگانندی، در مقایسه با پدرش، نگاهی ایدئولوژیک‌تر یا دست کم اردوگاهی‌تر به سوسیالیسم داشت. جنگ سرد، و منازعات مستمر هند و پاکستان، هم او را به نزدیکی بیشتر به حکومت‌های سوسیالیست عرب و افزایش مبادلات اقتصادی و تسلیحاتی با اتحاد جماهیر شوروی متقاعد کرده بود. با این حال، ناامیدی از کسب حمایت دولت‌های خاورمیانه در جریان جنگ مقتدرانه با پاکستان و تغییر معادلات منطقه‌ای او را به سمت تعدیل سیاست‌های خصمانه یا طفره‌روانه در برابر آمریکا، اروپای غربی، و اسرائیل سوق داد. به علاوه، مرکزگرایی و اقتدارگرایی او در سیاست داخلی آشکارا به افزایش اختیارات شخصی‌اش منجر شد، و دست او را در اعمال زور و خشونت برای حل اختلافات و منازعات باز گذاشت. نمونه‌ی سرنوشت‌سازی از

این زورآوری‌ها، سرکوب سیک‌های ستیزه‌جو در جریان «عملیات ستاره‌ی آبی» بود که در نهایت به ترور او به دست محافظان شخصی‌اش انجامید و به شانزده سال نخست‌وزیری‌اش پایان داد.

در «نامه‌های پدری به دخترش»، نهر و عصر ما را برای ایندیرا این طور وصف کرده بود: «عصر ما عصر توهم‌زدایی، تردید، تشکیک و پرسش‌گری است. بسیاری از اعتقادات و آداب و رسوم قدیمی دیگر برای ما پذیرفتنی نیستند.» ایندیرا گاندی اما به بسیاری از اعتقادات و آداب و رسوم قدیمی پابند مانده بود. سواى سیاست‌ورزی آمرانه و خودمحو‌رانه، خانواده‌گرایی و آشناسالاری از بارزترین خصیصه‌های او در دوره‌های زمام‌داری‌اش شد. با پیروزی در جنگ پاکستان و استقلال متعاقب بنگلادش، به تصفیه‌ی حزب کنگره از مخالفان خود روی آورد و خود را تنها نماینده‌ی تمامیت کشور شمرد: شعار «این‌دیا ایندیرا است و ایندیرا این‌دیا است» یادگار این تمامیت‌خواهی‌ها در دوره‌ی «وضعیت اضطراری» است. ارتقای سانجی گاندی، پسر جوان‌تر ایندیرا گاندی، به مقام مشاور غیررسمی نخست‌وزیر و بازگذاشتن دست او در مداخلات همه‌جانبه در سطوح بالای سیاسی و اقتصادی هم از اثرات همین رویکرد استبدادی بود. متقابلاً، بهره‌برداری سانجی گاندی از موقعیت مادرش در تأسیس مهم‌ترین شرکت خودروسازی داخلی، عزل و نصب‌های خودسرانه در دوره‌ی «وضعیت اضطراری» و نقش‌آفرینی ناکامانه در اجرای برنامه‌ی تنظیم جمعیت و «سترون‌سازی اجباری» به جنجالی‌ترین نمونه‌های مداخلات غیردموکراتیک مبدل شدند. با این همه، سانجی آن اندازه نزیست که به جایگاه برجسته‌تری دست یابد: در ژوئن ۱۹۸۰، در سی و سه سالگی، بر اثر یک سانحه‌ی هوایی درگذشت. در نتیجه، ایندیرا به برکشیدن پسر دیگرش، راجیو، و آموزش او برای جانشینی در آینده همت گماشت.

مرگ ایندیرا گاندی دو حادثه‌ی تاریخی دیگر به دنبال آورد: از یک سو، حزب کنگره به رهبری راجیو گاندی را به بزرگ‌ترین پیروزی خود در انتخابات سراسری رساند و، از سوی دیگر، به انگیزش بدترین منازعات فرقه‌ای در هند معاصر منجر شد. به دنبال مرگ ایندیرا گاندی، راجیو گاندی به توجیه خشونت‌های پراکنده علیه سیک‌ها پرداخت: «وقتی درخت بزرگی فرو می‌افتد، طبعاً زمین به لرزه در می‌آید.» به دنبال این گفته، و به تحریک هواداران حزب کنگره، حدود هشت هزار سیک در سراسر هند، و از جمله سه هزار نفر در دهلی، در اندک زمانی کشته شدند. کشتاری این‌چنین مهیب و انتقامی در این ابعاد البته با اعمال نفوذ حزب کنگره بر نظام قضایی و همچنین به دلیل سلطه‌ی دولت بر رسانه‌ها به زودی به محاق فراموشی افتاد. (بعدها، راهکار حزب کنگره در متهم کردن نارندرا مودی، سر وزیر ایالت گوجرات و کاندیدای حزب مخالف در انتخابات ۲۰۱۴، به دست داشتن در درگیری‌های فرقه‌ای ۲۰۰۲ در این ایالت، که به مرگ حدود هشتصد مسلمان و حدود دویست و شصت هندو منجر شده بود، بار دیگر نقش حزب کنگره در قتل عام سیک‌ها را به معرض دید گذاشت - و این همه در حالی بود که هیچ دادگاهی نارندرا مودی را به دلیل درگیری‌های ۲۰۰۲ مجرم شناخته، و دستگاه قضایی از این بابت از او سلب اتهام کرده بود.)

سوی این فاجعه، دوران نخست‌وزیری راجیو گاندی از ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۹ نقطه‌عطف‌های خود را داشت. در عرصه‌ی سیاسی-اجتماعی، این دوره‌ی پنج‌ساله دوران تشدید فرقه‌گرایی زیر عنوان سکولاریسم و برکشیدن و یا باج دادن به اقلیت‌های دینی، به ویژه مسلمانان به عنوان بزرگ‌ترین اقلیت کشور، به منظور کسب حمایت سیاسی آنان بود. برای نمونه، در بررسی «پرونده‌ی شاه بانو» در سال ۱۹۸۶، دیوان عالی کشور بر اساس قوانین مدنی به نفع زن مطلقه‌ی مسلمانی رأی داده بود که، با داشتن پنج فرزند و با وجود سال‌خوردگی، از حق برخورداری از نفقه محروم مانده بود. با این حال، اعتراض نهادهای اسلامی به حکم صادرشده مجلس تحت کنترل حزب کنگره را به ابطال حکم دیوان عالی و تنظیم قوانینی در راستای برتری بخشیدن به شریعت اسلامی در حل و فصل دعاوی شهروندان مسلمان واداشت. به علاوه، هندوستان در این دوره اولین کشور دنیا شد که انتشار «آیات شیطانی»، نوشته‌ی سلمان رشدی هندی‌تبار، را به امید دل‌جویی از مسلمانان (پیش از ایران و پیش از انتشار فتوای آیت‌الله خمینی) در سال ۱۹۸۸ ممنوع کرد. این واپس‌گرایی مدنی و بی‌اعتنایی به حقوق دموکراتیک، در ظاهر به پی‌روی از خط مشی سکولار حزب کنگره و در واقع به منظور بهره‌برداری از آرای اقلیت‌ها (مشخصاً مسلمانان) در انتخابات ایالتی و سراسری طراحی شده بود: راهبردی که در دهه‌های بعدی به یکی از پایه‌های سیاست حزب کنگره تبدیل شد.

در عرصه‌ی سوسیالیسم اقتصادی، دولت راجیو گاندی در عین حال که سیاست منسجمی نداشت به اصلاحات اقتصادی محافظه‌کارانه‌ای، از جمله کم کردن مالیات‌ها و کاستن از تعرفه‌ی واردات کالا، تن داد و در نتیجه ورود فن‌آوری‌های نوین را تسهیل کرد و ارتباط اقتصاد هند با اقتصاد جهانی را گسترش داد. فاصله‌گیری تدریجی از رویکرد سراسر سوسیالیستی و توسعه‌ی روابط در زمینه‌های اقتصادی و علمی با آمریکا از اثرات این سیاست تعدیل‌شده بود. با این حال، گسترش آشناسالاری به یکی از بدترین نمونه‌های فساد اقتصادی، موسوم به «رسوایی بوفورس»، منجر شد: اوتاویو کواتروکی (دوست خانوادگی راجیو گاندی و همسر ایتالیایی‌اش، سونیا گاندی) به دریافت ده‌ها میلیون دلار رشوه از بوفورس، شرکت اسلحه‌سازی سوئدی، برای عقد قراردادی با طرف‌های هندی متهم شد. راجیو گاندی تمام تلاش خود را برای نجات دوست خانوادگی‌اش به کار بست. متعاقباً، به دریافت پول از سرویس جاسوسی شوروی، کاگ‌ب، و البته اندوخته‌های فراوان در بانک‌های سوئیس متهم شد، و در ادامه‌ی این رسوایی از قدرت کنار رفت. با این همه، در مقام رئیس حزب کنگره، همچنان برای بازگشت به قدرت در تلاش بود. ترورش به دست حامیان «ببرهای تامیل» و ناراضیان از مداخله‌ی نظامی او به نفع دولت سری‌لانکا، در سال ۱۹۹۱، به این تلاش‌ها خاتمه داد.

با مرگ راجیو گاندی، و با توجه به ثبات سیاست خانوادگی در حزب کنگره، ارتقای سیاسی همسرش، سونیا گاندی، اتفاق احتمالی به نظر می‌رسید. با این حال، سونیا گاندی اشتیاقی به استمرار سیاست خانوادگی از خود نشان نداد و حزب کنگره، به عنوان پیروز انتخابات سراسری، ناراسیمها راو را به نخست‌وزیری برگزید. راو، «پدر اصلاحات اقتصادی هند»، در مواجهه با بحران اقتصادی کشور، انقلابی در سیاست‌های حزب کنگره ایجاد کرد، سوسیالیسم خاندان نهر و را کنار گذاشت، و به آزادسازی اقتصادی، برچیدن بساط بوروکراسی سنتی، و همگامی با روند جهانی

شدن رو آورد و نه فقط هندوستان را از فروپاشی اقتصادی نجات داد، بلکه این کشور را به یکی از اقتصادهای شکوفای دنیا مبدل کرد. مغز متفکر این سیاست‌گذاری‌ها، مانموهان سینگ، در مقام وزیر دارایی، انقلاب اقتصادی هند را با شتاب فزاینده اما به شکل نهادینه در سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۶ پیش برد، تا آن‌جا که به قدرت رسیدن حزب مخالف («بهاراتیا جاناتا پارتی»، موسوم به بی‌جی‌پی) و نخست‌وزیری آتال بیهاری واجپایی هم تغییر مشخصی در این چشم‌انداز نو نداد.

در عین حال، شکست حزب کنگره در انتخابات بعدی و اختلافات درون‌حزبی عاقبت سونیا گاندی را به درگیر شدن در سیاست متقاعد کرد و، مطابق انتظار، او را در سال ۱۹۹۸ به ریاست حزب رساند. اتحاد دوباره زیر نام سیاست‌مداری از تبار نهرو - گاندی این فرصت را به حزب کنگره داد تا به اتکای میراث جواهر لعل نهرو، ایندیرا گاندی، و راجیو گاندی، پیروز انتخابات سال ۲۰۰۴ شود - طرفه آن‌که، این موفقیت به رغم عملکرد موفق دولت واجپایی در مسیر شکوفایی اقتصادی اتفاق افتاد (تأکید همه‌جانبه بر کم بهره بردن افراد عادی از ثمرات رشد سال‌های گذشته برگ برنده‌ی حزب کنگره بود). در ادامه، مخالفت‌ها با نخست‌وزیری سونیا گاندی ایتالیایی، او را به انتخاب مانموهان سینگ به سمت نخست‌وزیری متقاعد کرد: انتخاب یک سیک از سوی حزب تحت فرمان یک مسیحی و در دوران ریاست جمهوری یک مسلمان، در کشوری با اکثریت هندو (حدود هشتاد و دو درصد جمعیت)، از ثمرات دموکراسی سکولار هند بود. سینگ با اختیارات و اعتماد به نفس بیشتر به اصلاحات لیبرالی ادامه داد، زمینه‌ی اقتصادی را برای مشارکت مالی و سرمایه‌گذاری خارجی مهیا تر کرد، و هند را به شکل شگرفی از بحران مالی جهانی در سال‌های ۸-۲۰۰۷ گذر داد. پیروزی دوباره‌ی حزب کنگره در انتخابات ۲۰۰۹ در عمل به تثبیت جایگاه سونیا گاندی و سینگ انجامید و در عین حال به این اعتقاد عام دامن زد که سیاست‌گذار اصلی کشور نه سینگ نخست‌وزیر که سونیا گاندی است.

دوره‌ی دوم نخست‌وزیری سینگ با تنش‌های مکرری همراه بود. دولت سینگ رشد اقتصادی کشور را، با آهنگ کندتر، پی گرفت و در عین حال رواج رشوه‌گیری، فرهنگ فساد، و رسوایی‌های اداری و مالی (از اختلاس وزیران کابینه تا رشوه‌خواری گسترده در دولت‌های ایالتی) انگاره‌ی سینگ به عنوان سیاست‌مدار پاک را مآلاً مخدوش ساخت. به علاوه، بدل شدن هند به یکی از کلان‌ترین اقتصادهای دنیا به ندرت به بهبود سطح زندگی عموم و رفاه همگانی منجر شده بود، و در نتیجه تغییر اساسی در سطوح سیاسی به خواست همگانی اهل هند مبدل شد. در عین حال، حزب کنگره، بی‌اعتنا به افکار عمومی و با اتکا به راهبرد قدیمی خود، در پاسخ این فشار فزاینده، بار دیگر به سیاست خانوادگی اتکا کرد و با جوان‌ترین مهره‌ی خود به کارزار انتخابات ۲۰۱۴ گام گذاشت.

راهول گاندی، همانند پدرش راجیو گاندی، سیاست‌مدار بی‌انگیزه‌ای بود که به دنبال سال‌ها سماجت اطرافیان، و با اکراه فراوان، به صحنه وارد شد. در سلسله مراتب حزبی به سرعت ارتقای مقام یافت، و در ۲۰۱۳ نایب‌رئیس حزبی شد که ریاست آن را سال‌ها مادرش به عهده داشت. راهول گاندی به عنوان گزینه‌ی اصلی حزب کنگره و

«ائتلاف متحد مترقی» برای نخست‌وزیری به مقابله با نارندرا مودی، نامزد رسمی حزب بهاراتیا جاناتا و «ائتلاف دموکراتیک ملی»، رفت و با وجود تبلیغات و حمایت‌های بی‌دریغ داخلی و خارجی از حزب کنگره (با وجود اهریمن‌نمایی مودی از سوی روشنفکران «پسااستعماری» و حملات سنگین رسانه‌های «سکولار» غربی به حزب بهاراتیا جاناتا) شکست خفت باری خورد: حزب کنگره به کمترین کرسی پارلمانی پس از استقلال کشور دست یافت و حکومت را به حزب بهاراتیا جاناتا تحویل داد. رقیب راهول گاندی، نارندرا مودی، مردی از طبقات فرودست اجتماعی که سال‌ها سروزیر ایالت گوجرات بوده، علناً سیاست خانوادگی و نخبه‌سالاری حزب کنگره را به چالش کشید، با اتکا به کارنامه‌ی چشم‌گیر خود در مقام سروزیر و با نوید بازسازی اقتصاد و پاک‌سازی کشور از فساد و آشناسالاری به قدرت رسید، و پنجاه و دو سال پس از مرگ نهرو نخستین روز نخست‌وزیری‌اش را آغاز کرد.

برکناری حزب کنگره از قدرت و تبدیل آن به حزب مخالف احتمالاً این فرصت را در اختیار این قدیمی‌ترین حزب هند می‌گذارد تا سیاست سنتی خود و میراث نهرو، به عنوان برجسته‌ترین رهبرش، را مورد ارزیابی گسترده قرار دهد. گفتن ندارد که، نهرو گام‌های بلندی در راستای اصلاح و آبادانی هند، و مخصوصاً مدرن‌سازی آن، برداشت. با این همه، رؤیای او برای رفاه عمومی شهروندان و بدل کردن کشورش به یکی از تواناترین مملکت‌ها در جریان حاکمیت حزب او به واقعیت نپیوست، حزبی که مهاتما گاندی خواهان انحلال آن پس از استقلال هند (۱۹۴۷) شده بود و با این همه در ۶۹ سال گذشته عملاً ۵۵ سال تمام در مصدر قدرت ماند - خاندان نهرو ۴۰ سال، و با در نظر گرفتن ریاست سونیا گاندی ۵۰ سال، بر حزب کنگره و کشور هند حکومت کردند. این دوره دستاورد فراوان داشت: رشد اقتصادی چشم‌گیر و بهبود شماری از شاخص‌های آموزشی و بهداشتی از آن جمله بود. با این همه، فقر گسترده، فساد فزاینده، و ناکارایی هولناک دستگاه اداری عملاً امکان توسعه‌ی تمام و کمال کشور را فراهم نکرد: هندوستان موطن یک‌سوم از فقیرترین مردم دنیا است، هشتصد میلیون نفر از جمعیت یک میلیارد و دویست میلیون نفری آن با کمتر از بیست روپیه - یک‌سوم دلار - در روز گذران می‌کنند، شاخص‌های توسعه‌ی انسانی آن به شدت نگران‌کننده است، و روزگار انبوهی از زنان، کودکان، کارگران، و فرودستان فقط اندکی با فاجعه فاصله دارد.

با وجود ورود هند به بازار آزاد و روی‌آوری‌اش به لیبرالیسم اقتصادی، سوسیالیسم نهرو در انبوه ادارات دولتی با دیوان‌سالاری باورنکردنی و بهره‌وری اندک‌شان همچنان به حیات خود ادامه داده، و تا مدرن‌سازی این بنای سنتی راه درازی باقی است. به علاوه، بازی حزب کنگره با برگ اقلیت‌ها و بهره‌برداری انتخاباتی از آن‌ها نه فقط ناسیونالیسم نهرو را به مخاطره انداخته، که سکولاریسم او را (بی‌طرفی‌اش نسبت به نقش ادیان و نفی دخالت‌شان در سیاست، و نه سرکوب اکثریت دینی به نام دفاع از حقوق اقلیت‌های دینی، را) نهایتاً به ضد خود مبدل می‌کند. سوی دیگر این کژروی، انحراف از اصل مدرن‌شایسته‌سالاری و روکردن به آشناسالاری سنتی در تمام سطوح سیاسی و اقتصادی است. شکست حزب کنگره شاید انگیزه‌ای برای بازگشت نوادگان نهرو به مدرنیسمی فرای دیوان‌سالاری پرفساد و سکولاریسمی فارغ از سیاست خانوادگی باشد: اتفاقی که اگر بیفتد شگفتی دیگری در سرزمین شگفتی‌ها است!